

ما و داریوش همایون

از : دکتر ن. واحدی

نظام جمهوری اسلامی از بدو تولد تا کنون در بی ثباتی سیاسی غوطه ور است. این بی ثباتی از تضادهای درونیش و ناراحتی و عدم اطمینان قاطبه مردم برمی خیزد که در برخوردها و بحرانهای پیاپی بیشماری تا بحال تظاهر داشته و خواهد داشت. ریشه این گرفتاریها را باید در نظام ولایت فقیه جست که زندگی عموم را از هر جهت دیکته میکند و با قهر و بیعدالتی و همراهی مثنی اوباش و ارادل دد منش به چپاول بیت المال مشغول است.

چنین برداشتی را می توان بخوبی از کلام متداول جامعه امروز ایران بیرون کشید که در تناسب با وضعیت این عهد ریخت و ترکیب خود را یافته است. مانند مفاهیم ضد انقلاب، جنگ تحمیلی، سپاه پاسداران (SS)، بسیج (SA)، حزب الله، اوباش غیرنظامی چماق بدست و غیره که نه با قلم سرنوشت بلکه بوسیله تراوشهای مغزی تاریک اندیشانی خودی چهره کریه این روزگار ترسیم گشته است.

اما امروز، به هنگام اوج گرفتن عدم رضایت مردم، هنگامیکه در هر کوچه و بازاری کوس رسوائی حکومت بصدا درآمده و با آن همهء ارکان دولت متزلزل گشته است، مدیرانش از ترس سرنگونی و اضمحلال گریه صفت پنجه های خونین خود را به ملت نشان میدهند و ضد انسانی بودن خویش را عریان می سازند. چنین واکنشی نشان میدهد که استبداد دینی در دو جبههء داخلی و خارجی بی ثباتی و بی دوامی خود را احساس کرده است. این احساس ولی رژیم را به بی احتیاطی و خطا در اعمال خویش کشانده است.

در چنین وضعیتی که برای استعمار نو نیز قابل تحمل نیست آقای داریوش همایون میگوید :

**حفظ نظام در مرحله کنونی گزینه ای واقعگرایانه است .
شعارهای فردا مال فردا هستند. برای درآوردن
دمکراسی لیبرال از موقعیت کنونی نمی توان از روی
ویرانه جمهوری اسلامی گذشت. آنها که ریشه بدبختی
ایران را در اسلام می بینند، مانند بیشتر ما اگر همان به
خودشان از نزدیک تر بنگرند خواهند دید که مردمانی با
چنین ویژگی های اخلاقی، با دین و بی دین، سرنوشتی
بہتر از این نمی توانستند داشت. بجای دین بہتر است با
خود درآویزیم. ما بوده ایم که دین /اسلام/ را به چنین**

روزی انداخته ایم. اسلحه روی پیشانی مان گذاشته بودند.

این سخنان از دید علمی غلط اند. زیرا اگر به اغتشاشات خیابانی چند هفته ای پیش نگاه کنیم که خیلی زود از بستر "موج سبز" آقای میر حسین موسوی بیرون افتاد، آنوقت به واقع در می یابیم که این حضور بی سابقه انبوه مردم در تمام شهرهای ایران حکایت از نفی یک عمل سیاسی دارد.

به یاد آریم موسوی با عجله بسیار از اواسط فروردین تا خرداد ماه سال جاری و هزینه گزاف این موج را چه در داخل و چه در خارج سازمان دهی کرد. سازمان دهی که بر هیچکس پوشیده نماند و در بیرون از کشور افراد و رسانه های خاصی را نیز متحد خویش ساخت.

لذا درست است که آغاز تظاهرات با فرمان دکانداران "موج سبز" صورت گرفت ولی توده هایی که به خیابانها آمدند در ظرفیت سیاسی موسوی نمی گنجیدند بلکه همگی آمده بودند تا عمل ویژه سیستم سیاسی کشور، یعنی انتخابات، را با صدائی رسان نفی کنند. توجه کنیم: کار انتخابات بطور مکرر در هر سیستم سیاسی صورت می گیرد تا دستگاه سیاسی مملکت را بازسازی کند. لذا اگر مردم به خیابانها می ریزند تا به این ویژگی نع بگویند، که اساسی ترین ویژگی دستگاه سیاسی است، ولی مسلحانه سرکوب میشوند، دیگر هیچکس نمی تواند بگوید "**حفظ نظام در مرحله کنونی گزینه ای واقعگرایانه است**" حتی اگر نامش "داریوش همایون" باشد. این بیان نه تعبیری سیاسی بلکه بیانی علمی است. از این گذشته اگر این اغتشاشات را بتوان در حوصله جریان تطوری انگاشت، آنچه محتاج به بررسی علمی است، آنوقت مفهوم گزینش، که به معنی انتخاب یک ساختار است (سلکسیون)، در کف اختیار من نوعی نیست چه برسد به اینکه آن را "واقعگرایانه" نیز پنداشت. فراگرد انقلاب فرانسه مثال بارزی برای این ادعاست.

اما آقای داریوش همایون پا را فراتر میگذارد و میگوید: **برای درآوردن دموکراسی لیبرال از موقعیت کنونی نمی توان از روی ویرانه جمهوری اسلامی گذشت**

نخست

معلوم نیست چرا باید دموکراسی لیبرال را از این موقعیت، بیرون آورد؟ مگر مردمی که آزادی و مردم سالاری را می جویند و آنها را در زمره عمده شعارهای خود قرار داده اند (جمهوری ایرانی، مرگ بردیکتاتور)، خواهان دموکراسی لیبرال هستند؟ مفهوم دموکراسی لیبرال از دو عنصر "دموکراسی" و "لیبرال" تشکیل شده که

ظهور و بدعت آنها همزمان نبوده است. خصوصیت لیبرال اقلأ 100 سال پیش از آئین دموکراسی در جامعه جا باز کرده است. تازه امروز معنی همین دموکراسی، لیبرالیسم و دموکراسی لیبرال، دگرگون شده است. حرفهای دوپهلوی به مذاکرات سیاسی کمکی نمی کند.

دوم

آقای داریوش همایون معتقدند **برای درآوردن دموکراسی لیبرال نمی توان از روی ویرانه های جمهوری اسلامی گذشت.** این نظر در خود باطل است. زیرا حکومتهای استبدادی و قهار بطور ساختاری خراب و بالاجبار بی ثبات میشوند. شما یکی از ساختارهای این رژیم را نشان بدهید که لایق نگهداری باشد. لذا از قضا، با توجه به اینکه نوع حکومتها را ساختارهایشان معلوم میکنند، برای رسیدن به همین دموکراسی لیبرال کذائی باید از روی ویرانه های جمهوری اسلامی گذشت. لذا این نظر داریوش همایون را آشکارا در صف اصلاح طلبان قرار میدهد. به این جهت حق این بود که ایشان بجای "دموکراسی لیبرال" از رفتن به "اوردو لیبرالیسم" Ordo Liberalism سخن به میان می آورد تا حلقه اتصال خود را با دکانداران "موج سبز" تکمیل می نمود. قدما گفته اند "شتر سواری دولا دولا نمیشود". لذا داریوش همایون کلام "جنبش سبز" را فقط برای **ایز گم کردن** بر زبان جاری میکند. چه او خودش خوب میداند که رفقا در ایران به آن "موج سبز" گفته اند که بسیار پر معنی است. من در مقاله دیگری معنی جنبش را آورده ام و اینجا نیز به آن بیشتر خواهم پرداخت.

اما تفاوت میان داریوش همایون با سید حسین نصر در این است که نصر از این رژیم اسلامی، که مشابه رژیم های کلیسایی قرون وسطی در اروپا، یعنی عاریتی است، صاف و پوست کنده پشتیبانی میکند، از اینرو مورد احترام می باشد، در حالیکه داریوش همایون این جرئت را هنوز ندارد.

بعلاوه همایون با شعار "دموکراسی لیبرال"، که شعار فرداست، برحقانیت ادعای خود که **"شعارهای فردا مال فردا هستند"** نیز خط بطلان میکشد. صرفنظر از این لغزش اتفاقاً باید شعارهای امروزی شعارهای فردایمان نیز باشند، که به معنی بازسازی آنهاست.

سیم

حقیقت این است که مردم نه انقلاب می خواهند که فقط جنایت است؛ و نه آرزویشان اصلاحات است که تنها استخوان لای زخم گذاری است؛ بلکه آنها به صراحت

خواهان دگرگونی اساسی، یعنی یک تطور اند. تطور سیاسی ولی ساز و کار خود را دارد و اولین مرحله اش با اغتشاش، اگر بیان واریاسیون سیاسی باشد، شروع میشود. اما هر اغتشاشی به تطور نمی انجامد. اغتشاش میتواند برای اصلاحات، یا انقلاب و یا تطور به پا شود. از این رو باید بامطالعه علمی ماهیتش را آشکار ساخت.

مسلم این است که اغتشاشات مشابه به هیچوجه نمی توانند کار و ساز تطور باشند. اینها یا سرکوب میشوند، یا به اندک اصلاحاتی منجر میگردند و یا بحرانهایی شدید برای می اندازند که پایانی جز انقلاب ندارد. استدلال این موضوع در تئوری تطور قرار دارد. در حالیکه نشانه های تاریخی این مطلب در این 50 سال اخیر بیشتر جنبهء تأیید دارد. لذا با توجه به اغتشاشات درون مملکت در این سی سال گذشته و اغتشاشات گل سرخ گرجستان و رنگ نارنجی اوکراین و گل لاله آذربایجان بخوبی آشکار است که واریاسیون سیاسی کنونی "سبز رنگ" ایران هرگز در خط تطور که سو به ترقی دارد کار نمی کند. این اغتشاش حتی بحران آفرین هم نیست تا احتمالاً انقلابی بشود. زیرا اگر ریشه آن در خود سیستم حکومتی، یعنی دستهء موسوی، باشد آنوقت معرف جریانی ارتجاعی و ضد دمکراتیک است. در حالیکه چنانچه این وضعیت رقابت سیاستهای بیگانه را در منطقه منعکس سازد، به ناچار باید بزودی شاهد دگرگونیهای در این سیاستهای استعماری بود. در هر دو صورت منافع ملت ایران پایمال خواهد شد و با حضرات راه دمکراسی هموار نخواهد گردید.

به ویژه برای راه اندازی تطور سیاسی، که مراحل اغتشاش - گزینش - ثبات را دارد، باید شرایط و ابزار آن فراهم آمده باشد. این شرایط با ناسازگاری ولایت فقیه در این دنیای تحت استیلای علم و اقتصاد گلبال از یکسو و آگاه بودن نسل جوان به این مطلب و شکاف عظیم میان دارا و ندار از سوی دیگر فراهم آمده است. اما متأسفانه هر اغتشاش تطوری اگر بخواهد موفق باشد نیاز به "گزینش" دارد. سازو کار این گزینش که یک ساختار است با ارائه یک فکر میتواند شکل بگیرد. ما، اوپوزیسیون، ولی در این سی سال، به دلایل گوناگون، نتوانسته ایم آن را بصورت یک بدیل ارائه کنیم. به این جهت داریوش همایون به "دمکراسی لیبرال" پناه می برد، که لااقل فکر دمکراسی آن امروز مانند پنیر "امنتال" پر از سوراخ پارادوکسهای منطقی است. این اشتباه را ما در دوران انقلاب مشروطه نیز کردیم که به شدت تحت تأثیر حرکت سوسیالیسم قفقاز بود. تاوان این اشتباه حزب توده شد که با افکار استالینیستی خود به شدت به کشور آسیب رسانده است.

چهارم

آقای داریوش همایون گمان دارند " ریشه بدبختی ایران در اسلام نیست ... ما بوده ایم که دین /اسلام/ را به چنین روزی انداخته ایم. اسلحه روی پیشانی مان گذاشته بودند"

این داوری بس حیرت انگیز است. زیرا، صرفنظر از مخدوش ساختن حقایق تاریخی، این ادعا از زبان کسی ابراز میگردد که سالها با فعالیت در حزب سومکا و پان ایرانیست ایران سنگ تمدن و فرهنگ کهن وطن را به سینه می کوفت. از این گذشته آقای داریوش همایون در تمام سخنان چند ماه اخیرش مدام مواضعی آبکی به صحنه بازی سیاسی میآورند. زبان وی لحظه ای از دیدگاه دینی و کمی بعد از جایگاه ملت ایران چرخان است. تو گویی که دو شخصیت در یک کالبد اندرند.

مشکل همایون تنها این نیست که با وجود این همه اسناد و مدارک تاریخی جای علت و معلول را عوض میکند، مشکل همایون این است که به " این ما بوده ایم که دین /اسلام/ را به چنین روزی انداخته ایم" باور دارد. این باور هم نشانه بی اطلاعی از تاریخ و سلطه دینی و هم بی توجهی به مسئلهء تعلیم و تربیت است. اینکه حمله اعراب به ایران با قتل و غارت و ویرانی شهرهای آباد کشور و به مدد عنصر خیانت به پیروزی رسیده است جای شکی ندارد. تنها در یک روز شهر استخر بالغ بر 40000 نفر کشته داده است. اینکه دانشمندان بزرگ ایران تا آنجا که می توانستند از نظر فکری با این دین مخالفت کرده اند نیز جای تردید ندارد. از رازی، ابن سینا، شیخ اشراق..... تا ملاصدرا همه به وحی و پیامبری ایراد گرفته اند و عقل و آزادی اراده را بالاتر از باور کور دانسته اند. رازی قبل از روژر بیکن انگلیسی می زیسته و اولین امپریست نامدار جهان است. اما فقهای اسلامی بر او در شهر ری ستمها روا داشتند و در قتل عامی که در آن شهر براه انداختند اگر رازی صاحب نامی نبود مسلم وی را نیز می کشتند. در وصف همین جو رو ظلم بس که رازی در فقر و احتیاج نزد خواهرش زیست و همانجا نیز بدورود زندگی گفت. از او سنگ گوری نیز وجود ندارد. خوب اکنون پاسخ کسی که میگوید این ما بودیم که "دین را به این روز انداخته ایم" تنها خنده تلخی بیش نمی تواند باشد. زیرا نه تنها نگاه او نگاهی معامله گراییانه است؛ یعنی حیلۀ ای بی ثمر که در اثر نا آگاهی از اقتدار آخوندی کنونی شکل یافته است؛ بلکه افزون بر این بدون توجه به روابط اقتصاد جهانی و مناسبات سیاسی در منطقه خاورمیانه و رقابتهای ناشی از آن بسته بندی شده است. اتفاقاً ریشه بدبختی ایران و جهان اسلام از این جا ناشی است که فقهای اسلامی نمی توانند این دین را با شرایط روزگار تلفیق دهند. لذا اگر ویژگیهای اخلاقی ما با زندگی امروزی سازگاری ندارد، این مسئله نتیجه تربیت اسلامی ایست که روانمان را طی گذشت قرنها تفته است. مسئول این وضعیت ولی آنها هستند که رهبری جامعه را بعهدۀ دارند. یادمان نرود :

عقل اول راند بر عقل دوم ماهی از سر گنده گردد نی زدم

مطلبی که در شورش 57 و بعد از آن تا بحال پایه شکستهای ملت ایران است.

به راستی چه نیکو اخلاقی ایران زمین داشته که در قابوسنامه شکل ابدی یافته است: **"مردم را به مردم بیاموز پس به خویشان"** سخنی که بیان دیگری از ویژگیهای ما ایرانیان و نه اعراب است. مطلبی که نظر آقای داریوش همایون را باطل میکند. دوست جوانی میگفت "روشنفکران 57 بی مایه بودند. اما روشنفکران 2009 وسعت نظر و مایه دارند".

داریوش همایون میگوید:

"حضور بخشی از همین نظام، از بهترین سویه (جنبه) های این جنبش است. چه بهتر که سرسخت ترین نمایندگان یک جهان بینی فاشیستی در جامه تقدس مآب مذهب به جنبشی پیوسته اند که احترام مذهب و رهبران مذهبی را نگه خواهد داشت ولی مذهبی نیست و مذهب را از آلودگی مرگبارش به حکومت، به دیانتی که عین سیاست شده است، پایان خواهد داد. حتی اگر آنان به تقیه پیوسته باشند احترام شان را می باید نگهداشت"

ملاحظه میشود که این دیگر نه بازی سیاسی بلکه یک "سیاست بازی" شیطانی است. آخر مگر میشود با کسانی که دستشان به خون مردم آلوده و در چپاول بیت المال سهیم اند، آنهایی که باعث فرار میلیونها ایرانی از کوه و کمر به خارج از کشور شده اند، همان ایرانیانی که با هزار بدبختی و مصیبت از نو زندگی خود را سر و سامان داده اند، در یک جبهه مبارزه نمود. این میلیونها کشته و فراری که هر یک می توانست ستاره ای درخشان در آسمان فرهنگ وطن بشود به هیچوجه با این ائتلاف مضحک شما موافق نیستند. زیرا صرفنظر از اهانتی ملی، بنابر حکم علم و تجربه هرگز نمی توان با رفیق دزد و شریک قافله به دمکراسی دست یافت. این ها با قدرتی که دارند خیلی زود سر شما را زیر آب خواهند کرد. از این گذشته فقهای ایران، با توجه به جهت گیریهای اخیرشان در مورد علم و دانش، نمی توانند به اصلاحاتی اساسی در دین دست بزنند. زیرا به اندازه کافی آلودگی دارند. لذا مجیز گوئی ما در نفسشان اثری نمی گذارد. بلکه بزودی همین آخوندهای جوان ایرانی هستند که با همه تربیت دینی که دارند با شجاعت اسلام را به تجدد میکشند.

در پایان برای من درد آور است که ما ایرانیان بعد از سی سال هیاهو و جنجال "سکولاریسم" اکنون باز هم برای رسیدن به جامعه مدنی دست بدامن فقها شده ایم. برای من دردآور است که اکنون بعد از سی سال مبارزه برای طرد استبداد هنوز یک

فلسفهء زندگی جمعی در صلح و صفا نداریم و دست بدامن "دموکراسی لیبرال" شده ایم. برای من درد آور است که بعد از سی سال مبارزه برای آزادی باز هم کسانی هستند که میخواهند بما فکر و ذکر و نوع تجمعات و ضرورتها را دیکته کنند.

ملت ایران شایسته است مردم سالاری را در چارچوب فرهنگ دیرین خود که ایرانشهری است بجوید. مردم ایران لازم است بدانند جدائی دین از زندگی اجتماعی و نظام دولت اولین مطالبه آنهاست. این مطالبه بر خلاف نظر داریوش همایون بر هرچیز دیگری اولویت دارد. روشنفکران ما باید بدانند این جدائی در اروپا در قرن سیزدهم و به کوشش ویلهلم اوکام آغاز شده است و بدون آن نمی توانست رنسانس ممکن بشود.

به امید تولدی دیگر : مونیخ سپتامبر 2009